

جایگاه ادبیات (شعر، نثر و قصه) و ضرورت توجه به آن در حوزه‌های دینی

فاطمه وطن دوست:

اصل مطلب که اصولاً چه آفرینش‌هایی شعر نام می‌گیرند و کدام‌ها داستان؟ در مورد داستان در همین چند ساله اخیر (از این جهت می‌گویم این چند ساله اخیر؛ چرا که در سالهای پیش از این و گذشته‌ها، اصلاً هیچ حرفی در این زمینه به میان نمی‌آمده است، چه رسد به اینکه آنها را مجزا کنیم و بگوییم شعر و داستان) جرقه‌های بسیار کمرنگی از این سو و آن سو زده شده است ولی هنوز هیچ حرکتی صورت نگرفته که این هم بر می‌گردد به همان ناشناخته ماندن داستان.

۲. ضرورت توجه به آن در حوزه‌های دینی، شعر و داستان وسیله‌ای هستند برای تبلیغ و انتقال و گسترش تفکرهای مختلف، این خود بزرگترین دلیل است مبنی بر ضرورت توجه به ادبیات در حوزه‌های مختلف دینی. می‌بینیم و دیده‌ایم که طرز تفکرهای مختلفی در قالب شعر و داستان به سایر

جایگاه ادبیات و ضرورت توجه به آن در حوزه‌های دینی:

سؤال از دو بخش تشکیل می‌شود.
۱. جایگاه ادبیات در حوزه‌های دینی
۲. ضرورت توجه به آن در حوزه‌های دینی.

جایگاه ادبیات در حوزه‌های دینی: با توجه به دیدگاه‌های مختلف حوزه‌های دینی نسبت به ادبیات، آنچه از شواهد پیداست می‌رساند که این مقوله در حوزه‌های دینی مظلوم واقع شده، به جز موارد اندکی که آن هم بیشتر به شعر می‌پردازد تا داستان و شاید از اینجا سرچشمه می‌گیرد که در روایتها و احادیث فراوان شعر و مدح نسبت به ائمه اطهار (سلام‌الله علیهم اجمعین) مورد ستایش قرار گرفته است.

ولی حتی در این زمینه هم خیلی کم کار شده است و از این قشر انتظار فراوانی در این زمینه وجود دارد. البته همه اینها بر می‌گردد به ناشناخته ماندن



اشاره

مهوریت هنر و ادبیات در حوزه‌های دینی، امری است انکارناپذیر. حوزه‌های دینی به عنوان مرزبانان هویت فرهنگی و اعتقادی، می‌بایست از رایج بلند هنر در بیان معارف دینی بهره جویند.

در شماره حاضر، ویژه ادبیات، بر آن شدیم این موضوع را از منظر نگاه نویسندگان و شاعران حوزه بازشناسیم. در زیر، پاسخهای هفت تن از طلاب اهل قلم را به یک سؤال نشریه، مبنی بر: «جایگاه ادبیات و ضرورت توجه به آن در حوزه‌های دینی» را فرایشان می‌نهم.



اغراق، شعرو قصه و نثر روان و سالم می باشند.



نثر حوزه به گونه‌ای بوده است که از یک طرف ویژگی نوشته‌های هنری را داراست و از طرفی با آحاد مردم رابطه برقرار می‌کند. در واقع می‌شود گفت: زبان همه کس فهم و جهان شمول. در زمانی که نثر مصنوع بیداد می‌کرده است و مطالب فدای سجع و جناسات و قوافی می‌گشته است و زبان نوشتاری ویژه طبقه خاصی می‌شده است، نثر حوزه، آرام و آبشار گونه، از مزارع زندگی انسانها می‌گذشته است و هر کسی بدون تکلف از این چشمه‌سارها سیراب می‌گشته است. در این مورد، کافی است که اندکی به عقب برگردیم و کتابها و نوشته‌های قرن هفت و هشت و بعد از آن را مطالعه کنیم. می‌بینیم که در آن زمانها، زبانی را که مردم می‌توانسته اند از آن سر دریاورند و در واقع زبان خودشان بدانند همین زبان سلیس و بی تکلف

چگونه با تکیه بر ریاضیات تقسیم کرد؟

هدف حوزه اینها نیست. حوزه چیزی است مستقل و جدای از همه اینها. اما اینها وسایل و ابزاری هستند که در فهم حوزه بیشترین کمک را می‌کنند. وجود اینها مطلبی است پذیرفته و قابل قبول همه. وقتی در رسائل با ماده و هیولا و در کفایه با موضوع و محمول و همین‌طور با تقدیر و سرنوشت روبه رو می‌شویم، بسیار طبیعی از کنار آنها می‌گذریم و هیچ اعتراضی نداریم که مثلاً ما آمده‌ایم که اصول بخوانیم حالا داریم با منطق، فلسفه و کلام دست و پنجه نرم می‌کنیم.

اینها را از بس تکرار کرده اند و به گوش ما خوانده اند که به طور طبیعی برای خودشان جایگاه و پایگاهی باز کرده اند. آدم با خودش اینطور فکر نمی‌کند که حوزه باینها گره خورده است و حل دروس حوزه بدون اینها کاری است مشکل.

اما در پس همه این مسایل چیزهایی هستند که هیچ وقت به طور جدی اهمیت داده نمی‌شود، ولی همواره وجود داشته اند و در شریان حوزه جریان دارند. اگر آنها نبودند، حوزه به یک اسکلت بی‌روح تبدیل می‌شد و مخصوص طبقه خاصی. اینها هم بدون

جوامع انتقال پیدا کرده است. پس چرا تفکر دینی ما یعنی اسلام ناب محمدی از این طریق گسترش نداشته باشد؟ راههای فراوانی برای گسترش دادن اسلام ناب محمدی وجود دارد همانطور که بوده و هست و به نظر من یکی از این راهها نیز این است که با آفریدن یک قطعه شعر و یا داستان برتر، اسلام ناب را تبلیغ کنیم و غیر از این حق و حقیقت را در قالب داستان و شعر به اثبات برسانیم، همانطور که در عرصه کنونی این مهم بر دوش ادبیات مقاومت نهاده شده است. می‌دانیم که هنر تأثیرگذار است و ادبیات هم هنر است و هنر اسلامی نیز می‌تواند ادبیات اسلامی باشد.

سید حسین فاطمی:

مطرح کردن این گونه سؤالها، آسان است، اما پاسخ دادن به آن زمان زیادی را می‌طلبد. این مطلب بر می‌گردد به این موضوع که نظام آموزشی حوزه را بررسی کنیم. در نظام آموزشی حوزه کسی موفق است که از تمام رشته‌های علوم انسانی سر در بیاورد. یک فقیه چیره دست، باید بداند که در فلسفه چه خبر است، زبان را چگونه باید با معیارهای منطقی عادت داد، جنجالهای کلامیان بر سر چیست و میراث را



حوزه بوده است که از طریق تفسیر و پندهای اخلاقی به مردم می‌رسیده است. نثر حوزه در آن دوره‌ها به گونه‌ای است که حقا ستایش مخالفین حوزه را هم برانگیخته است. خلاصه اینکه همین زبان بوده است که از فرا سوی کلیه و دمنه، تاریخ جهان‌گشا و ... توانسته است که با مردم حرف بزند، با مردم زندگی کند و همدم مردم باشد. در این زمینه بحثهای زیادی شده است. فکر می‌کنم تذکر این نکته لازم بود. در رابطه با شعر، تعریف‌های گوناگونی شده است و عناصر و ویژگیهای زیادی را برشمرده اند. نمی‌خواهم وارد بحث و کنکاش در این زمینه شوم. فقط یک مورد را اشاره می‌کنم و آن اینکه شعر چیزی است که یک‌بار آدم را از دنیای واقعیت جدا می‌کند و در پهنای تخیل بی‌کرانه به پرواز در می‌آورد و یا به تفکر عمیق فرو می‌برد. این ویژگی در هیچ چیز دیگر وجود ندارد. جز در قرآن که این‌مورد هم سابقه تاریخی دارد و هم هنوز که هنوز است، این ویژگی را حفظ کرده است. البته روی سخن با سخن‌شناسان و باریک‌بینان است؛ کسانی که قدر کلمه و کلام را می‌دانند. ولید کسی است که به قول خودش، شعر عرب را از مدید و بسیط، رمل و رجز می‌داند. با تکنیک‌های زبانی آشنا

است. بی‌خیال پیش‌پامبر می‌آید و می‌گوید: «از شعرهایت برای من بخوان». پیامبر می‌فرماید: «شعر نیست، کلام خداست». می‌گوید: «هر چه هست مقداری برایم بخوان». پیامبر سوره سجده را تلاوت می‌کند. وقتی به این آیه می‌رسد «فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقه مثل صاعقه عاد و ثمود» ولید چنان منقلب می‌شود که یک‌باره تمام اندیشه‌های تمسخرآمیز خودش را فراموش می‌کند. اصلا حال برگشتن به جمع خویش را ندارد. غرق در تفکر به خانه‌اش باز می‌گردد. چه چیزی پنجه در خیال ولید افکند؟ مسلما عنصری که همیشه ولید با آن درگیر بوده است: صاعقه. واژه فصیح و روشن. می‌دانیم که در بین قبایل عرب، گویشها در مورد این واژه فرق می‌کرد. بعضی گویشها، اصلا رساننده این معنا نبوده است. عاد و ثمود دو قبیله قدرتمند که اکنون در غبار تاریخ گم گشته‌اند. قبیله‌های متمدن و نیرومندی بوده‌اند اما نمی‌دانند به چه علت منقرض شده‌اند. شاید در کتابهای مذهبی مثل تورات و انجیل چیزهایی خوانده است و یا چیزهایی شنیده است. حالا می‌فهمد که علت گم شدنشان چه بوده است.

شاعر طایفه به تاریخ به عنوان یک تاریخ نویس نمی‌نگرد، اما سخت گرویده به اسطوره‌های قومی‌اش می‌باشد. بسیار مشتاق است که اصل خویش را باز یابد و بداند که پیشینیانش به چه سرنوشتی دچار شده‌اند و علت انقراض آنان چه بوده است. اینها را که در کنار پیام‌غیرمستقیم و هراس‌انگیز این آیه بگذاریم، می‌دانیم که در روح حساس شعر شناس و شاعر چه می‌گذرد. این ویژگی یاد شده، ویژه آن زمان نبوده است. امروز هم اگر کسی اندکی با زبان عربی آشنا شود و مقداری روحیه شاعرانه داشته باشد و با این گونه آیه‌ها برخورد کند - فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر، يقول الانسان يومئذ اين المفتر؟ (۱) با همان تحول و انقلاب درونی رو به رو می‌شود. اصلا تصویر این لحظه بسیار دیدنی است؛ تصویر لحظه‌ای که اول ماه گرفتگی شود. یک‌باره ببینیم که خورشید و ماه در کنار هم طلوع کرده‌اند. آن هم با چه کیفیتی! ادعای من این است که قرآن - منهای آیات الاحکام و معدود آیه‌هایی که در رابطه با مسایل اجتماعی و حقوقی وارد شده است - شعراست. فرق آن با شعر، در حقیقت و غیرحقیقت است. یک شاعر



وقتی می‌گویید: "جاده نفس نفس می‌زد." (۲)

این در واقع چیزی است که واقعیت ندارد. شاعر با تخیل شاعرانه‌اش این‌گونه می‌بیند. اما وقتی قرآن می‌گوید «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهیم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون» (۳) عین واقعیت را می‌گوید؛ واقعیتی که لاشک و لاریب. اما تصویر این صحنه که دستان آدم حرف بزنند و پاهای آدم شهادت بدهند، برای یک شاعر سخت هیجان‌انگیز است. پس قرآن از این لحاظ شعر نیست؛ چنانکه خودش این نکته را بارها یادآور شده است. ولی یکی از کلیدهای فهم قرآن، داشتن روحیه شاعرانگی است. اگر کسی این روحیه را نداشته باشد، بدون شک خیلی از لذتهای زبانی قرآن را درک نمی‌کند. در تاریخ هم این‌طور بوده است. مثلاً چرا ولید از شنیدن قرآن دست و پایش را گم می‌کند و چرا لحظه‌ای حتی ابوسفیان دچار این حالت نمی‌شود. ولید، ارزش کلمات را می‌داند؛ چون خودش یا شاعر است و یا شعر شناس؛ اما ابوسفیان غرق در زندگی مادی است. برای او سود یک سفر تجارت، بهتر از هر چیز دیگر است. او با زندگی روزمره عادت کرده است. از سخنانی سر در می‌آورد

که راست و پوست‌کنده باشد. این در مورد شعر و ضرورت شناخت آن. و اما قصه، واژه مظلوم و سرکوفت زده شده؛ چیزی که هنوز اگر کسی در این وادی گام می‌گذارد، به عنوان خیال پرداز و واقعیت‌گریز، مورد استهزا و تمسخر قرار می‌گیرد و هنوز آن‌گونه که باید، در جامعه، خصوصاً در حوزه جایی ندارد. یاد می‌آید که چند سال پیش، زمانی که قصه نویسان حوزه، هر کدام در زاویه‌ای دور از چشم مردم به سر می‌بردند، تصمیم گرفته بودم مجموعه داستانهایی یکی از نویسندگان را به طور کامل بخوانم. آنها را در طبقه بالای کتابخانه آستان قدس رضوی پیدا کرده بودم. هر روز با

که جا گیر نمی‌آمد و اگر زودتر می‌رفتم، کتابدار این دست و آن دست می‌کرد. بدتر از همه، این کتابها تحت عنوان «افسانه» دسته بندی شده بود. یک روز کتابخانه مالمال از جمعیت بود و من هم با لحاجت تمام ایستاده بودم که کتاب را بگیرم. دست آخر کتاب را داد، اما گفتم: "تو خجالت نمی‌کنی که در این شرایط افسانه می‌خوانی!" با خودم گفتم: عجب! برداشت کلی ما از داستان و قصه این است؟ خوب چه می‌شود کرد. اگر واقعاً این‌طور است، پس چرا بسیاری از مطالب قرآن با این ساختار بیان شده است؟ چرا اکثر شاهکارهای عرفانی ما این شیوه را برگزیده‌اند؟ قصدم این



اشتیاق تمام می‌رفتم و کتاب به کتاب مطالعه می‌کردم. از شانس بدم، قسمتی از مطالعاتم مصادف با امتحانات دانشجویان بود. اگر دیرتر می‌رفتم

نیست که برای اثبات ضرورت یادگیری این فن به خود قرآن که می‌گوید: "نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن"



وان كنت من قبله لمن الغافلین (۴)^۲
تمسک بجویم و یا بگویم توفیق مثنوی
و منطق الطیر بیشتر در قصه‌های
سمبلیک آنها است. چرا که اینها
مطالبی است، اثبات شده و بسیاری برای
اثبات حقایقشان به این دلیل‌ها
تمسک جسته‌اند. فقط یکی - دو نکته را
یادآوری می‌کنم و آن اینکه در شناخت
این فن، یادگیری عناصری لازم است
که همانند شعر به ما در فهم زیبایی
قرآن و دعا کمک می‌کنند. مثلاً یکی
از موارد که استادان این فن بسیار توصیه
می‌کنند این است که در یک قصه
خوب - علاوه بر عناصر دیگر - باید
جمله‌ها و کلماتش انتخاب شده باشد؛
یعنی واژه‌ها آنچنان با دقت انتخاب
شود که خواننده معنای پشت آن را
ببیند. در این مورد داستان بسیار
مشهوری را مثال می‌آورند. اینکه برای
انتخاب دو نفر، یک مسابقه مقاله‌نویسی
می‌گذارند. یکی از آنها که سهل‌انگار
است مقاله‌اش را در مدت کوتاهی به
پایان می‌برد و دیگری در وسط‌های
مقاله‌اش می‌ماند. چرا که هنوز واژه
ای پیدا نکرده است که شلوغی کلیسا
را برساند.
نویسنده وقتی این نکته را به خاطر
سپرد، دیگر در مقابل هر نوشته‌ای
سرخم نمی‌کند و هر واژه‌ای رعشه بر
اندامش نمی‌افکند، اما وقتی از سر اتفاق

و یا کسی که اهلش هست، به این
جمله‌ها برمی‌خورد «علیها ملائکه غلاظ
شداد لایعصون الله ما امرهم و
یفعلون مایومرون» (۵) از دیدن این
موجودات عیوس مو بر اندامش راست
می‌شود. ناخودآگاه بر گوینده‌اش
آفرین می‌گوید. ممکن است، هر کس
در برابر این گفتار شگفت زده شود. اما
شور تشویش که این جمله‌ها برای
قصه‌نویس ایجاد می‌کند، از نوع دیگر
است.
نکته دوم اینکه یک داستان نویس
خوب، جویری صحنه‌پردازی می‌کند
که خواننده کاملاً آن صحنه را می‌بیند.
به عبارت دیگر، مثل فیلمها، صحنه را
تماشا می‌کند. می‌بیند که شخصیت در
این صحنه چه کارهایی می‌کند. با توجه
به این نکته، وقتی به این
نکته‌ها برمی‌خوریم «قدرت یا الهی فیض
دمعی من خیفک و وحلت قلبی من
خشیتک و انتقاض جوارحی من هیبتک
کل ذلک جاء منی بسوء عملی و لذلک
حمد صوتی عن الجار الیک و کلّ
لسانی عن مناجاتک» (۶) تصویری که
از این صحنه در ذهن نقش می‌بندد،
جاودانه است. در این جا دقیقاً کسی را
می‌بینیم که در برابر یک بی‌نهایت
نشسته است، اشک از چشمانش جاری
است، در تپش قلب، اندامش منقبض می
شود، زبانش به لکنت افتاده است و

صدایش گرفته است. اگر باصحنه و
صحنه‌پردازی آشنا نباشیم، ممکن است
مثل هر دعای دیگر این دعا را بخوانیم.
اصولاً متون کلاسیک ما - جدای از
شعر، که بعضی وقتها، دچار لغزش‌هایی
می‌شود - همواره تصویری و قصه‌گونه
بوده است. همین ویژگی باعث شده
است که ماندگار بماند و با خواننده
ارتباط برقرار کند. این صحنه از تاریخ
طبری را ببینید که چگونه از
عناصر داستانی سود جسته است و با این
تکنیک، مطلبش را برای همیشه
خواندنی کرده است: «قال ابو مخنف:
حدثنی عبدالملک بن ابی حره الحنفی أن
عمار بن یاسر خرج الی الناس فقال:
اللهم انک تعلم انی لو اعلم ان رضاک
فی ان اذف بنفسی فی هذا البحر لفعلت!
اللهم انک تعلم انی لو اعلم ان رضاک
فی ان اضع ظبه سیفی فی صدري، ثم
انحنی علیها حتی تخرج من ظهري
لفعلت». دقیقاً آدم عمار عاشق را می
بیند که در بین جمعیت آمده و این
حرفهای با اخلاصش را می‌گوید.

اگر خیلی متهم به جانماز آب کشیدن
نمی‌شدم، می‌گفتم که وقتی در زیارت
عاشورا می‌خوانیم: «لعن امه اسرجت و
الجمت و تنقبت لقتالک». دقیقاً آدم
یک دسته نامرد وحشی را می‌بیند که
با نقابهای کشیده بر چهره، روی اسبان



لجام گسیخته نشسته‌اند و مشغول چپاول و غارتند.

در هر حال، ما نمی‌خواهیم بگوییم که حوزه، کلاس قصه‌نویسی برگزار کند، اما این را هم به صراحت می‌گوییم که آشنایی با این فن، مارا با زبان فراموش شده مان آشنا می‌کند و راز و رمز جاودانگی متون گذشته‌ها را برایمان شرح می‌دهد، با تأمل بار می‌آورد و اگر خدابخواد در حین درخشش این تصویرها ممکن است کاری انجام شود. با ذکر این مقدمه نه چندان کوتاه، جای بحثی باقی نمی‌ماند که: شعر، قصه و نثر، در حوزه‌های دینی از جایگاه بلندی برخوردارند. به‌همان نسبت که فلسفه و منطق و کلام در حوزه ضرورت دارند، اینها هم برای خودشان موقعیتی دارند؛ یعنی اگر ما آن نثرهای بی‌تکلف را نمی‌داشتیم، حوزه پایگاه مردمی پیدا نمی‌کرد و اگر سید رضی و فرهیختگانی چون او را نمی‌داشتیم، دست‌یابی ما به سخنان پرشور مولا علی (ع) مشکل بود. همانها بودند که با برخورداری از قریحه شعر و شاعرانگی، این سخنان را انتخاب کردند و امروز کتابی مانند نهج‌البلاغه در دست ما است. اگر علامه ادیب طباطبایی شاعر را نمی‌داشتیم، مشکل بود کتاب گرانمایی چون المیزان به

وجود بیاید و اگر مرحوم ادیب نیشابوری، این روحیه را نمی‌داشت استادانی چون شفیع کدکنی، این گستردگی ذهنی را در اصطلاحات کهن نمی‌داشتند. باید قبول کنیم که این طایفه از مردم، خدمت بزرگی در حق اسلام و حوزه‌های اسلامی نموده‌اند. آنها در گمنامی این کارهای شگرف را انجام دادند و اینک ما هستیم مسؤولیت سنگین راهنمایی مردمان به سمت جاودانه‌ها؛ در دوره پیشرفته و مدرن، زمانه‌ای که حرف صریح و مستقیم، هیچ تأثیری ندارد. در این دوره چاره‌ای نیست، جز سخن گفتن به طریق نیاکامان. باید زبان سمبلیک را آموخت و شیوه غیرمستقیم را تجربه کرد و این کار میسر نیست، جز از طریق شعر و قصه و نثرهای سلیس و تصویری.

مهدی عدالتیان:

قرآن کریم که کلام خالق هستی است در مقام تعلیم و تربیت انسانها علاوه بر انتخاب فصیح‌ترین زبانها و دلنشین‌ترین الفاظ، روشهای متنوعی را برگزیده است. گاهی امر و نهی می‌فرماید و زمانی با طرح سؤالی مخاطب را به تفکر وامی‌دارد. در مواردی با نقل قصه‌های پیشینیان به انسانها درس می‌دهد و به پیامبر (ص) می‌فرماید:

«فاقصص القصص لعلهم یتفکرون» (۱۷۶ اعراف).



و گاهی با مثل حقایق را تعلیم می‌دهد «و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون» - ۲۱ حشر

پس باید آنانکه در مقام تبلیغ این کتاب الهی و نشر فرمایشات معصومین (ع) هستند بویژه طلاب علوم دینی که طلایه‌داران این حرکت مقدسند در رسیدن به هدف عالی خویش از جلوه‌های مختلف ادبیات کمک گیرند.

سید مصطفی حسینی‌راد:

هنر، البته «به معنای حقیقی آن» دارای خاستگاهی الهی و مقدس است و از طرفی این امر در مقوله ادبیات نمود و جلوه‌ای ویژه دارد و اهمیت آن نیز بر هیچ صاحب فکری پوشیده نیست. نویسندگی و نوشتار تنها سیاه کردن صفحه سپید کاغذ نیست، بلکه این محصول تلاشها، تجربه‌ها و هدفهای قوه



اندیشه است که از قلم بر کاغذ تراوش می‌کند. قلم و صاحب قلم تا درجه‌ای دارای اهمیت اند که خداوند تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «ن والقلم و ما یسطرون» یا «اقرأ و ربک الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما لم یعلم». وقتی که آفریدگار هستی تا به این پایه برای ادب و ادبیات ارزش قائل است روشن است که باید با دیدگاهی ویژه و استثنایی به این مطلب نگریست.

خاستگاه هنر و ادبیات حس زیبایی دوستی است که یکی از حس‌های چهارگانه روحی انسان است و شاید بتوان گفت ریشه آن به روح و فطرت الهی انسان باز می‌گردد؛ چرا که در کلام مشهور است که ان‌الله جمیل و یحب الجمال. علاوه بر آن در روایات واحادیث مختلف نویسندگان و شعرای متعدّد مورد تمجید و تشویق رسول گرامی اسلام (ص) و ائمه طاهرین (ع) قرار گرفته اند. حوزه‌های دینی و مسیر حرکتی آنها طبیعتاً چیزی جدای از راه پیشوایان بزرگ اسلام نبوده و نیست. بنابراین جایگاه الهی هنر و ادبیات در حوزه‌های دینی هم به جای خود محفوظ است.

خصوصاً امروز که زمینه‌های بیراهه روی و انحراف برای انسان عهد آخرالزمان بیشتر و فراهم‌تر شده است، مدخلیت حوزه‌های دینی در روند و

جریان ادبیات از دو جهت دارای ضرورت و اهمیت می‌باشد.



نخست آنکه حوزه با عنایت به ماهیت دینی و الهی خود می‌تواند از انحرافات و کج‌رویهای ادبیات به طور جدی جلوگیری کند و دوم آنکه حوزه می‌تواند نقش سازنده و هدایت‌کننده‌ای برای جریان ادبیات داشته باشد و این مطلب صرفاً یک ادعا نیست بلکه در عمل نیز به اثبات رسیده و گواه آن تأثیر مفید و سازنده ادبیات حوزه چه در دوران قبل از انقلاب و چه پس از انقلاب بر اهل قلم و گستره جغرافیای ادبیات کشور بوده است تا جایی که می‌بینیم عده‌ای از شعرا و نویسندگان جوان و خوش ذوق حوزه بعد از انقلاب موفق می‌شوند حرکتی جدی و منحصراً به فرد را در عرصه‌های مختلف ادبیات اعم از شعر و نثر و قصه ایجاد کنند و این خود نشانگر آنست که حوزه می‌تواند تأثیر گذار باشد.

در متن نیروهای حوزه، جوانانی بسیار مستعد وجود دارند که دارای استعدادها و قابلیت‌های بسیار والای هنری و ادبی می‌باشند و ضروری است تا در جهت شناخت و هدایت صحیح آنان تلاش و سرمایه‌گذاری شود. در زمانه حاضر نیروها و حرکت‌های مختلفی در زمینه ادبیات دارای ادعاهای بزرگانند و طبیعی است که به ازای هر قدمی که نیروهای دینی و در رأس آنان نیروهای حوزوی گام به عقب‌بگذارند یا از خود حرکتی نمایان نشان ندهند نیروها و جریان‌های وابسته و مشکوک به اندازه چند قدم پاپیش خواهند نهاد و لذا در شرایط کنونی ضرورت اقتضا می‌کند که حوزه در جهت باز یافتن نقش الهی و اساسی خویش در عرصه ادبیات تلاش و کوششی جدی و پی‌گیر را آغاز کند و ما باید بدانیم که در این راستا هر چه بیشتر سرمایه‌گذاری کنیم بیشتر به اهداف ارزشمند شرع مقدس اسلام نزدیک شده ایم و این سرمایه‌گذاری را هرگز زیانی نیست. امروز باید با تمام توان تلاش کنیم که «قلم» این ابزار الهی و ارزشمند به دست اندیشه‌های ناهل نیفتد، بلکه در خدمت حرکت‌های پاک و شریفی قرار گیرد که به سمت



و بپذیریم اعجاز شعر را و تأثیر گذاری براذهان را و باور کنیم که اگر بگوییم شب شعر خواندن کراحت دارد، چندین فرسنگ از قافله تبلیغات عقب خواهیم ماند، و هر شبی توجهی به هنر شعر شاید ضایعه‌ای جبران ناپذیر داشته باشد. قبول کنیم که قصه، زبان کودکان نیست، بلکه ابزاری کارساز و قرآنی است. راستی منتقدان مخالف داستان و قصه در حوزه‌ها باید ابتدا قرآن را دوباره بخوانند. بپذیریم در جامعه امروز جایی برای کسانی که به نشر فارسی تسلط ندارند وجود ندارد. امروز مبلغان ما باید بهترین شیوه‌های سخن گفتن را، نوشتن را، ارتباط برقرار کردن با مخاطبان گوناگون و آشنا و ناآشنا را، فرا بگیرند.

خواهد بود. این نیز حقیقتی است که ازدولب ملکوتی امام صادق(ع) چونان زلالی حیات بخش جریان یافته است، پس عالمان محدث پرورش یافته در حوزه‌های محدث، که هیچگاه رابطه شان با آسمان قطع نشده است باید در عرصه تبلیغ نیز محدث باشند و با این حدیث، بشریت امروز را که چونان گله‌ای رها می‌ماند به سر منزل مقصود که همانا بهشت خداست برسانند.

ما اهل تفقه هستیم، محدثیم و از قبیله قرآنیم، قرآنی که مفهوم خویش را در قالب ظرفهای جاوید قصه و نشر بیان می‌کند، قرآنی که موسیقی کلامش، اعجازی شده که ماندگارترین اعجازها را تحت الشعاع خود قرار داده است. و این حقیقت، می‌طلبد که واقعیت طبع بشری را دریابیم و از این ابزار قرآنی که تا کنون در جامعه و خصوصاً در حوزه‌ها مهجور مانده است، به نحو بایسته بهره ببریم... تبلیغ علوم انسانی بپذیریم که شکل ارتباط با مخاطب، در روش‌های تبلیغی ما مناسب نیست. بپذیریم که خیلی از خطابه‌ها، حتی خود خطیب را هم قانع نمی‌کند. بپذیریم که شیوه‌های کهنه متکلم وحده بودن، نیاز امروز را پاسخی زیبا نیست.

تحصیل کرامت انسانی و کمال مطلوب پروردگاری گام بر می‌دارند.

غلامرضا بنی اسدی:

امروز باید حقیقت را پذیرفت، ولو تلخ، ولو سنگین، ولو بر خلاف همه آنچه می‌پنداریم. باید بپذیریم دیگر شعاع و عظمت و خطابه وسایه منبرها کوتاه شده است، و در جهانی که ماهواره‌های ارتباطی، چهارنعل می‌تازد و جهان با همه عظمتش به دهکده‌ای نوین مبدل شده است، رسمیت کلام صرف و عاری از هنر، خیلی کم‌رنگ شده است. این وضعیت نیز می‌طلبد تا صاحبان اندیشه‌های نو، اندیشه‌های جاوید، اندیشه‌های ریشه گرفته از وحی، برای انتقال مفاهیم و باورهای خویش، طرحی نو دراندازند و متاع زیبای خویش را در ظرفی در خور، به نسل تشنه حقیقت ارائه کنند. از یاد نبریم که یکی از رموز موفقیت در صادرات، حسن عرضه و بسته بندی جذاب کالاست و برای صدور کالای اندیشه نیز جذابیت، عنصری انکار ناپذیر است.

پس بیاییم به شیوه‌های نوی انتقال پیام، با دیدی نو بنگریم و به یاد داشته باشیم که حدیث، همواره کلام رهگشا و تازه‌ای است که هرگز کهنه نمی‌شود و عالمان ما نیز همواره باید محدث باشند والا در تفقه آنان نیز جای تردید جدی



قبول کنیم که باید از هنر غبار بزداییم، با دستان پر وضو هم باید این تکلیف را انجام دهیم. والا پاسخی برای فردای موعود نخواهیم داشت.

بپذیریم که بهره نبردن ما از ابزار تبلیغی، خالی کردن میدان برای ناهلان و نامحرمان را در پی خواهد داشت و این نیز فاجعه است.

پس بیایید، قلم‌ها را برداریم و قریه الی‌الله با وضو وارد عرصه مقدس ادبیات شویم و چنان محکم گام برداریم که ناهلان و نامحرمان خود، قلم‌های ناقص و بی‌تعهد خود را غلاف کنند.

وضعیت امروز هنر در حوزه‌ها نه در خور حوزه‌های علمی و اندیشمند شیعه است و نه در شأن هنر. اهالی حوزه باید با نگاهی نوبه شعر و قصه و نثر بنگرند و هر سخن مست و بی‌پایه و مهمل را شعر ندانند و نامند و هر مسأله دروغ را قصه و داستان شمارند.

محمدعلی صفری (زرافشان):

اگر بخواهیم نشر حوزه را با آنچه در رساله‌های عملیه فارسی و ترجمه‌های قرآن و نهج‌البلاغه و کتابهای روایی ترجمه شده و مفاتیح‌الجنان و منتهی‌الامال ارزیابی کنیم، با کمال

تأسف باید بگوییم حوزه خیلی از مرحله پرت است. چرا که آن‌قدر این ترجمه‌ها غلط دستوری دارد که برای نسل امروز به شدت ملال‌آور است.

گرچه بعضی متوجه دست‌اندازهای فاحش رساله‌ها شده و تا حدودی به اصلاح پرداخته‌اند ولی هنوز رساله‌ای که از هر جهت مورد تأیید باشد به بازار نیامده و از این جهت ما در مقابل دانشگاهیان قلم‌زنی که نشر را بادقت و ظرافت ویژه و جذابیت فراوان می‌نویسند شرمساریم!

حوزه در نخستین گام باید رساله‌ای عاری از هر عیب ارائه دهد و سپس کاری ژرفتر از پیش در ترجمه قرآن، نهج‌البلاغه و صحیفه‌سجادیه (مؤسسه الامام‌المهدی) در پیش گیرد.

من بر این باورم که حوزویان می‌توانند کارهایی بهتر از ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای و دیگران روانه بازار کنند و نیز کتاب دعا و زندگینامه چهارده معصوم علیهم‌السلام.

امروز ترجمه لفظ به لفظ، بدون توضیح و تفسیر کاری است عبث و یا حداقل کم ارزش که در آینده‌ای نه چندان دور به دست‌فراموشی سپرده خواهد شد و به ترجمه‌های گذشتگان بسته کردن غفلتی است که شماتت و نکوهش‌های

فراوانی را باید از طرف نکته‌گیران پذیرا شویم.

تاکی باید افراد خارج از حوزه عیوب ما را آفتابی کنند و یا بر نوشته‌های حوزویان خرده بگیرند؟

اگر از ما بپرسند کدام تفسیر فارسی شما بدون اشکال و بدور از عیب و ایراد املائی است چه جواب می‌دهیم؟

ما باید باور کنیم که حتی تفسیر نمونه که از آخرین کارهای به اتمام رسیده حوزویان است از عیوب املائی مصون نمانده است، لذا اگر یار دیگر در آینه زمان حاضر، به بازبینی مجدد پرداخته شود، کار ناصوابی نخواهد بود. تفسیر نمونه از تفسیرهای فارسی دیگر بی‌عیب‌تر است؛ نه اینکه ایده‌آل باشد.

در اینجا لازم می‌دانم چند نمونه نشر حوزویان گذشته را که ما به خاطر اعتمادی که به نویسندگان آنها داریم و مطالعه می‌کنیم از نظر شماعریزان بگذرانیم:

نمونه اول: این بابویه از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که پدرم علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام هرگز یاد نکرد نعمتی از خدا را مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت و نخواند آیه‌ای از کتاب خدا که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده می‌کرد و هرگاه حق تعالی از او بیدی را دفع می‌کرد که از او در بیم بود یا مکر مکرکننده‌ای را



از او می‌گردانید، سجده می‌کرد و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد سجده می‌کرد و هرگاه توفیق می‌یافت که میان دو کس اصلاح کند برای شکر آن سجده می‌کرد و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت بود به این سبب آن حضرت را سجاد می‌گفتند.

نمونه دوم: ابان بن تغلب از امام ششم علیه‌السلام که فرمود: نفس غمگین برای ستم بر ما تسبیح است و اندوهش بر ما عبادت است. راز داری ما جهاد در راه خداست و سپس فرمود: باید این حدیث را با طلا نوشت. سپس می‌نویسد: حمد از آن خدایی است که ناله‌های ددان بیابان می‌داند و گناهان پندگان را در نهان و رفت و آمد ماهیان را در دریاها و ژرف و موج آب را به گرد باد...

نمونه سوم: و سفر مکن در محاق شهر و درحالی که قمر در برج عقرب باشد و اگر ضرورتی حاصل شود برای سفر کردن در این اوقات دعاهای سفر را بخوان...

نمونه چهارم: حضرت صادق علیه‌السلام می‌فرماید: غیبت بر هر مسلمانی حرام است جز این نیست که غیبت می‌خورد و از بین می‌برد حسنات را مانند از بین بردن آتش هیزم را.

نمونه پنجم: فاطمه سلام‌الله علیها از جمله اصحاب مباحله و اهل عبا و از

مهاجرین در خدمت رسول (ص) است در صعب‌ترین اوقات. و از کسانی است که آیه تطهیر نیز در شأن وی نازل شده و جبرئیل افتخار می‌کند که از جمله آنهاست و خدا شهادت داده بر صدق آنها، مادری تمام ائمه او راست که ام‌الائم‌هاش گویند. از این گونه نثرها متأسفانه فراوان داریم. بگذریم که اگر نثر حوزه راز این رهگذر بنگریم باید از خجالت سر به زیر افکنیم و به نهانخانه‌ها بگریزیم تا مردم ما را نبینند! حالا یک نمونه نثر اولین شماره مجله حوزه را نگاه کنید:

یکی از مسائل بسیار مهم، که باید به صورتی تخصصی و دقیق در آن باره کار بشود، و آن کار مطابق با تجربه‌های علمی زمان باشد، مسأله کودک و تربیت کودک است. پس از این قیام بزرگ، دست کم، باید نسلی که در ظرف ۱۰ تا ۲۰ سال آینده می‌آید، از دختر و پسر، زن و مرد، بقال و عطار و طلبه و پزشک و قاضی و مهندس و پلیس و نظامی و... همه و همه، انسانهایی مسلمان و متعهد و متخلق به اخلاق اسلامی - به معنای صحیح - آن باشد. اگر چشم به هم بزنی و بیست سال بگذرد و چنین نشود، گناه عظیم این کوتاهی به گردن کیست؟... نمی‌توان کلی گویی کرد، نمی‌توان نشست و گفت:

کودکان را با موازین اسلامی تربیت کنید، اگر کلی گویی کافی بود همان یک سوره «حمد» نازل می‌گشت و بس. و دیگر بقیه قرآن کریم، و آن همه حدیث نبوی و ۲۶۰ سال دوره امامت لازم نبود.



روحانیت باید در این باره طرح‌ها، برنامه‌ها، کتابها، مجله‌ها، و دستورالعملهای دقیق اسلامی، منطبق با موازین تجربه و تخصص ارائه بدهد... و باز چند سطر از آخرین شماره حوزه (تا این تاریخ) با عنوان:

سپیده‌گشای انقلاب

ناب می‌اندیشید و ذهنی چو آینه، شفاف و رخشان داشت. بر دل آینه ذهن او، هیچ غباری ننشسته بود. ذهن شفاف و آینه‌گون خود را بر هر کجا می‌تاباند، عین حقیقت فرا می‌نمود و باز می‌تاباند، هیچ گناه تاریکی‌ها فرو نماند و بر سر دو راهیها حیران نشد و راه از بیراه به کمک اندیشه و خرد



ناب، باز می‌شناخت و سبک بال و بی‌دغدغه، چشم به افقهای روشن می‌دوخت و شاداب، راه می‌پیمود.

اندیشه‌اش مرکب راهوار بود و او را از سنگلاخ و پستی و بلندیهای دشوار گذر، پیچ و خمهای خسته‌کننده به آسانی برمی‌کند و به‌شاهراه حقیقت می‌رساند.

راه امام را چراغ خرد، از دهها راه که فرارویش بود یافت و بر آن گام نهاد.

تا آخر سرمقاله، چنانکه ملاحظه می‌فرمایید روان، یکدست، واژه‌های نو و دل‌چسب، بدور از لغات غریب، حتی آنجا هم که عبارات عربی ترجمه شده سلیس و جاذبه‌دار است. اگر نشر حوزه را از این زاویه نگاه کنیم جز تعریف و آفرین واژه دیگر بر لبان ما گل نخواهد کرد.

یکی از قضات رژیم ستمشاهی می‌گفت: فلان کتاب را در جلسه‌ای که عده‌ای متجدد دور هم جمع می‌شوند می‌خوانند و با تمسخر می‌خندند. عرض من اینست که چرا حوزویان این قدر در کارها مسامحه کنند تا این مسائل پیش بیاید؟!

به هر حال هرچه زودتر باید دست به کار شد و راه اصلاح را در پیش گرفت و قطعاً باید این کار را به صورت گروهی دنبال کرد همان کاری را که با تفسیر راهنما - یادگار همیشه جاوید و

مانندی حضرت آیت‌الله هاشمی رفسنجانی دام‌عزه - دو مجلد زیبا و خواندنی دوران مبارزه، روزشمار جنگ (که تاکنون سه جلد آن منتشر شده است) دائرة المعارف بزرگ اسلامی (که تا به حال ۶ جلد آن راهی بازار شده است) و بعضی مجلات انجام می‌دهند باید در مورد آثار حضرت امام خمینی قدس‌الله سره و شهید بزرگوار آیت‌الله مطهری و... نیز انجام دهند.

این چه حرفی است که بعضی می‌گویند: سخنرانیها همانطور که تلفظ شده باید منتشر گردد؟! و اعلامیه‌ها همانطور که در زمان انقلاب منتشر شده حالا هم باید به همان صورت چاپ گردد؟!

ممکن است در وقت سخنرانی و نوشتن اعلامیه بر اثر نامساعد بودن حال و هوا، اشتباهی روی داده باشد، اشتباه را که نباید تکرار کنیم. اصلاً در گذشته «با» را به اسم ملحق می‌کردند مثل: بپام، بپا، بسر، بقول، بحال ولی امروز این کار را غلط می‌دانند. ما نباید آنچه را که امروز غلط می‌دانند بنویسیم.

در پایان این اظهار نظر محرمات و یا به اصطلاح خودمانی به عنوان یک برادر کوچک که افتخار دارد در سلک روحانیون قرار گرفته عرض می‌کنم: چرا از وجود شریف نویسندگان توانمند حوزوی که بحمدالله فراوانند

برای اصلاح رساله‌های عملیه، زندگینامه ائمه معصومین علیهم‌السلام، تاریخ انبیاء، قصه‌های قرآن، کتاب دعا، و... آنچه بیشتر مورد نیاز آحاد مردم است استفاده نمی‌شود؟

اینکه از قصه جیزی نوشتیم به خاطر آنست که تا به حال کار چشم‌گیری که مربوط به حوزویان باشد درباره قصه ندیده‌ام!

اما در رابطه با این که شعر در حوزه چه جایگاهی دارد و یا به عبارت دیگر حوزویان تا چه حد با شعر آشنایند و یا به آن اهمیت می‌دهند و در مقالات و مجلات و سخنرانیها تا چه پایه‌ای شعر را به کار می‌گیرند؟

پاسخ صحیح به سؤال فوق بستگی به این دارد که ما از چه زاویه‌ای حوزویان را مورد ارزیابی قرار دهیم و از مرز انصاف نگذریم و یابدون حب و بغض به قضاوت بنشینیم.

قطعاً بسیاری از دانشجویان نسل جوان حوزه، همگام با تحول شکوفای شعر پس از انقلاب با سرعت پیش رفته و می‌روند و در بین هم سن و سالان من هم تعداد انگشت شماری کجدار و مریز، لنگان‌لنگان به دنبال این کاروان در حرکت‌اند. و بسیاری از شعرهای زمان دفاع مقدس مان را که تحرک بخش و جهت‌دار بوده، اینان سروده‌اند. الان هم در دفاع از ولایت فقیه و مقام



رفیع و منیع رهبری این عزیزان
بیشترین سهم را دارند.

بدون شک رهبر عظیم الشان انقلاب‌مان
حضرت آیت‌الله خامنه‌ای دام ظلّه که
خود، شاعر و شعرشناسی کم نظیراند به
آنچه ذکر شد بیش از ما واقف‌اند. آنچه
مایه تأسف است و امثال مرا رنج
می‌دهد این است که چرا قلم به دستان
و گویندگان حوزه‌های دینی آن‌گونه
که شایسته است از شعر استفاده
نمی‌کنند! مخصوصاً به تحولی که در
شعر پدید آمده چرا توجه ندارند؟

ما مجله مکتب‌اسلام را به خاطر حوزوی
بودنش از خودمان می‌دانیم. مردمی هم
که نمی‌دانند چه بر سر این مجله آمده
در هر صورت آنرا از حوزویان می‌دانند.
وقتی که جایگاه شعر را در این مجله
دنبال می‌کنیم می‌بینیم سال به سال
سیرنزولی بیشتری را طی کرده، شعر در
دو دهه اول عمر این مجله خیلی قوی‌تر
بوده! هرچه بر عمر این مجله بیشتر
می‌گذرد شعرهای سست‌تر و
بی‌محتواتری به چشم می‌خورد!

آنچه انتظار می‌رفت این بود که شعر
در این مجله وابسته به حوزه، پس از
انقلاب، جایگاه والاتری را دریابد. یا
حداقل پس از بیرون آمدن از محمه
سیاسی طرفداران طیف مدفون شده در
زباله‌دان تاریخ، جای داشت که تحولی
پرشور در این مجله روی دهد.

برای اینکه بزرگ‌ترها این عرایض را
حمل بر گستاخی من نکنند به طور
اختصار چند نمونه از شعرهای دهه اول
و دوم این مجله را به عرض می‌رسانم
سپس یکی دو مورد از سالهای بعد از
انقلاب را یادآور می‌شویم:

در شماره ۵ سال ۱۵ دویستی پیوسته‌ای
را با عنوان: آه... مسجد از م. ح فریاری
می‌خوانیم:

مسجد ای پایگاه جنیش و شوق
که زهر گوشه‌ات صفا خیزد
مسجد ای قلب پهنه اسلام
که ز تو نور کبریا خیزد

تونه یک «معبدی» که در عمقت
بانگ آشفته بشر بیچد
ونه یک «قصر» تا به هر بندت
آه صد قلب پرشور بیچد

مسجد ای آسمان پاک امید!
ای تمامیت جهان بشر
که شعار و تعهد و بودت
جان دما در تن و روان بشر

تو- نه آن خانه‌ای که خاک و گل است
و اندران مردمی بدون منش!
تو- نه آن معبدی که آرام است
و اندران نیست شوق و شور و طیش

تو- تمامیت امید و تلاش
نقطه انعکاس دانش و نور
مرکز علم و جهد و آگاهی
«مجمع خلق» مردمی پرشور

مسجد راستین چو دانشگاه
جای فضل است و دانش و تعلیم
مسجد راستین چو «مجلس شور»
جای رأی است و منطق و تصمیم

آه... مسجد چرا که نیست کنون
از تو یک جلوه، یک نشان، دیگر
همچو یک پیکر بدون روان
در وجودت نمانده جان، دیگر

کاشکی مانده بود از مسجد
آن تجلی صدر اسلامش
در دلش خون مردمی پرشور
بانگ قرآن بلند از بامش!

ملاحظه می‌فرمائید این دویستی را که ما
جزء بهترین اشعار می‌دانیم چقدر پیام
دارد و به اعتقاد نگارنده این سطور
این گونه شعرهاست که کاربرد
صد کتاب را دارد.

شعری با عنوان «ای همسر علی» از
آقای جواد محدثی به نقل از: شماره ۵
سال ۱۵

سیمای پرفروغ تو ای کعبه عفاف
آینه تمام‌نمای محمد است
ای دخت مصطفی!

الگوری عفتی و نشان فضیلتی
مریم به پاکدامنیت رشک می‌برد
زینده هست جامه ایمان به قامت
در سینه تو دسته گلی از حیا عیان
برگردنت قلاده عفت نهاده‌ای
در چهره‌ات حیا محمد نهفته است



در گفته‌ات کلام پدر هست جلوه‌گر

ای مادر پدر

... تا آخر که مفصل است.

در شماره ۸ سال نهم یعنی تیرماه سال

۱۳۴۷ یک مثنوی ۲۹ بیتی در مورد

تبعید صحابی گرامی رسول اکرم (ص)

جناب ابوذر از آقای بهجتی «شفق» درج

شده که به نظر من یک دنیا پیام دارد با

هم می‌خوانیم:

نسیم آهسته می‌ناید از درد

شفق دامان به خون رنگین همی کرد

ز داغی سینه خورشید می‌تفت

بساط نور بر می‌چید و می‌رفت

فلک می‌ریخت بر صورت، ستاره

غم پنهان دل می‌کرد چاره

فرو می‌رفت دشت و دامن و کوه

به کام ظلمتی سنگین و انبوه

شتریانی در آن صحرای خاموش

«خدی» می‌خواند و دل می‌برد از هوش

ز کوه و دشت همراه هم اغنام

به سوی شهر می‌رفتند آرام

و در شماره ۱۱، همین شماره یاد شده

شعر شیوایی که ترجمه نامه امام علی

علیه‌السلام به عثمان بن حنیف است

چاپ شده که بنده در همان سال این دو

مثنوی را حفظ کرده و مکرر در محافل

متعدد خواندادم.

آنچه ذکر شد بی‌گمان نمونه‌ای از

خروار بود.



برکل خلق [بعد] نبی حکمران تویی

ای بر تو ارمغان، ز خداوند ذوالفقار

باز ببینم وقتی که پا به سال سی و سوم

می‌گذارد شعر چه جایگاهی در آن

می‌یابد. در شماره سوم - خرداد سال ۷۲

- یک مثنوی ۴۰ بیتی تحت عنوان

«رسالت شعر» که بیشتر به نظم می‌ماند

نه شعر در هر حال به ناچار چند بیت

این مثنوی را با هم می‌خوانیم:

شعر من پرسیده‌ای از حال زار

یا ز حال زار مسکینی فکار

هیچ پرسیدی ز حال بی‌نوا

هیچ کردی حاجتی از وی روا

هیچ بردی چون علی انبان نان

بهر اطفال فقیر و ناتوان

حالا ببینیم هنگامی که این مجله به سن

۲۱ سالگی می‌رسد؛ یعنی سال ۱۳۶۰ در

شماره ۳ - خردادماه، شعر چقدر فرود

آمده و به نظمی پریشان بدل گردیده

است:

دوبند از ۷ بند مخمّل تحت عنوان:

خانه‌زاد حق

ای خانه‌زاد حق که خدایت امیر کرد

از کثرت شرف به رسولش وزیر کرد

این امر آشکار به «یوم‌القدر» کرد

حقا تویی علی که خدایت دلیر کرد

هستی تو بر تمامی مخلوق افتخار

کوبنده تمامی گردنکشان تویی

پشت و پناه و یاور مستضعفان تویی

جان عزیز خاتم پیغمبران تویی



هیچ کردی پرسش از حال ضعیف

یا نوازش کردی از پیری نحیف

هیچ بنمودی ز ظالم انتقاد

هیچ دادی خرمن ظلمش به باد

تا آخر که با همین زبان، یعنی زبان

مادری یا بازاری، بیچاره گوینده‌اش

خیال کرده که شعر را باید با همان

زبان که حرف می‌زند بسراید!

در شماره بعد، تیرماه، ۷۲ قصیده‌ای در

۳۲ بیت با عنوان: می‌روم در کربلا... به

چشم می‌خورد که خیلی از آبادی بدور

است. دو بیت آنرا ببینید:

می‌روم در کربلا تا محشری برپا کنم

می‌روم تا محشری برپا در آن صحرا کنم

می‌روم با ذوالفقار چون شیر خدا

تا شغالان و سگان بیرون از این پیدا کنم

و قس علی‌هذا بقیه ابیات این رطب و

یا بس به هم بافته را.

در شماره بعد اول مردادماه ۷۲ به

مناسبت رحلت آیت‌الله العظمی خوئی

۲۰ بیت مثنوی با خط نستعلیق و

حواشی پرزرق و برق دیده‌می‌شود که

حتی گوینده، وزن را پاخته، اگر باور

ندارید بنگرید:

آیت‌الله خوئی، پرکار بود

لطف حق همواره او را یار بود

آیت‌الله خوئی، رکن رکن

حافظ بر حوزه اسلام و دین

تا بصیری خادم درگاه بود

عفو و رحمت ای خدا همراه بود

شماره ۷۸، سال ۷۲ را خودتان نگاه

کنید و بر غفلت حوزویان اشک ببارید،

گو اینکه هیأت تحریریه از شایگان در

شعر سردر نمی‌آورند. قافیه و وزن را هم

نمی‌شناسند؟!

خدا می‌داند من خجالت می‌کشم بگویم،

اینکه در شماره ۸ سال ۷۲ آمده شعر

که نیست هفت مورد شایگان دارد و

سه جا قافیه راز دست داده است! این

بود که من برای همیشه با مجله

مکتب اسلام خداحافظی کردم.

چرا در مجله نازنین و دوست داشتنی

حوزه شعر هیچ جایگاهی ندارد؟

می‌دانیم که در پشت جلد حوزه ۸۱-۸۲

شعری از جامی به چاپ رسیده و نیز

واقفیم که این دو شماره مربوط به

جگر گوشه حضرت امام یعنی آیت‌الله

حاج آقا مصطفی خمینی (قدس الله سره)

است.

باتوجه به این تذکار، من به عنوان

کوچکترین دانشجوی حوزه از دست

اندر کاران محترم این مجله می‌پرسم:

۱. چاپ شعر جامی در پشت این مجله

بیانگر چه پیامی است؟

۲. این شعر چه ارتباطی با داخل مجله

دارد؟

۳. آیا شعری که ترسیم کننده شهادت

باشد نداشتید؟

۴. و پس از چند آیای دیگر، باز هم آیا

بتر نبود شعری از شعرای امروز که

زبانشان با گوش نسل حاضر آشنا تر

است وام می‌گرفتید؟

بخشید خیلی نه کم - چرا آنچه خود

دارید از بیگانه تمنا می‌کنید؟ چرا از

شعرهای پیام‌دار طلاب انقلابی استفاده

نمی‌کنید؟ چرا شعر در مجله حوزه هیچ

جایگاهی ندارد؟

اینکه شعر خوب به مناسبت ولادت و

شهادت امامان معصوم مان (صلوات الله

علیهم) در مجلات سطح بالای حوزه

جایی بلکه هیچ محلی از اعراب ندارد!

باور می‌کنیم که شعر در حوزه آن‌طور

که باید جایگاهش را پیدا نکرده است!

یا اینکه حوزویان شعر را آن‌طور که

باید نشناخته‌اند ماچه قبول کنیم چه

نکنیم عموم مردم، مجله مکتب اسلام،

حوزه و... را از آن حوزویان می‌دانند و

جای خالی شعر خوب را در این مجلات

به حساب نقاط ضعف حوزه می‌گذارند

می‌کنند.

اگر از مجلات و مقالات حوزویان که

آینت‌دار زمان خود برای نسل آینده

است چشم پوشیم و به گویندگان

مذهبی پردازیم، جای خالی شعر خوب

را در اذهان بیشتر ملاحظه می‌کنیم.

اکثر گویندگان محترم یا اصلا با شعر

سروکار ندارند و یا همان شعرها و

منظومه‌هایی که بیست - سی - چهل

سال پیش به خاطر سپرده‌اند روی منابر

تکرار می‌کنند! مثل اینکه صدای دلتواز



شعر پس از انقلاب به گوش دل آنها نرسیده است!

وقتی که من می‌بینم یک عمامه به سر که در نقل حدیث جایگاه والایی دارد و با سحر بیان خویش تمام دلها را مسحور کرده، هنگامی که در تلویزیون ظاهر می‌گردد و ضمن صحبت می‌خواهد چند بیت شعر بخواند و یا بنویسد دچار لکنت و اشتباه می‌شود و اطلاع ندارد آنچه را که او شعر می‌داند نظم است، نه شعر و یک بند مثنی است نه چند بیت از یک قصیده... به من خیلی بر می‌خورد، فکر می‌کنم منم که گرفتار این اشتباه شده‌ام و الان است که همه شعرشناسان، به دور از آبادی بودندم یا بهتر بگویم به قد و قواره‌ام باتمسخر بخندند!

در اینجا در حد حدیث‌شناسی افسرده و ناراحت می‌شوم که می‌شنود کسی حدیث مربوط به زمان و یا فرد خاصی را عمومیت می‌دهد و یا از آیات و روایات منسوخ و متشابه برای تثبیت بیانش استفاده می‌کند.

صرف‌نظر از دو نقد یاد شده وقتی که می‌بینیم بسیاری از فقهاء عظیم‌الشان امروز ما شاعران در سطح بالا را آن‌طور که باید موردتفقد قرار نمی‌دهند و نیاز مبرم آنها را ندیده می‌گیرند! و جایگاه هر شاعری را آن‌گونه که ضرورت دارد نمی‌شناسند! و یا به خوبی و درستی

شعرشناس نیستند!! همین امر غالباً سبب می‌شود که مخالفین اسلام احیاناً با آب و دانه مرغ دل آنها را به دام بيفکنند! نتیجه می‌گیریم که امروز شعر در حوزه جایگاهی ندارد! آن‌قدر حوزه از شعر مذهبی - پیرامون ولادت و شهادت ائمه هدی علیهم‌السلام - دور افتاده که دیری است کار ایشان را دیگرانی که لیاقت آن را ندارند انجام می‌دهند و نتیجه‌اش این است که می‌بینیم مثل آش شله‌قلمکار یک مشت شعر بنجل مربوط به ولادت و شهادت را در هم آمیخته و روانه بازار کرده‌اند و یاهر دخل و تصرفی را در شعرها روا داشته‌اند! کاری که به نام آئینه صبر و... به بازار آمده باید حوزویان می‌کردند، نه...!

اینکه حوزویان از این‌گونه کارها بی‌خبرند و یا بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرند دلالت دارد که حوزه از شعر دور است! البته از سخنان علامه امینی در الغدیر برمی‌آید که شعر در گذشته‌های نه چندان دور، در حوزه، علمدار بوده و جایگاه خاصی داشته‌است و به مرور ایام دستخوش تقاوت قرار گرفته و رفته رفته از حوزه دور شده است. به قول مشارالیه در زمان ائمه معصومین (ع) و سپس تا چندین قرن شاعران متعدّد به خاطر اشعار بیدارگیشان همواره مورد

عظوفت و مهربانی و تفقد قرار می‌گرفتند؛ ولی... بنده عقیده دارم به خاطر آشتی مجدد حوزویان محترم با شعر آن‌هم به طور گسترده و عمیق باید تحولی وسیع درحوزه به وجود آید و این تحول باید از نقطه‌ای بلند و مسؤولیت‌آفرین آغاز گردد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. سوره قیامت، آیه ۶.
۲. هشت کتاب، انتشارات کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۷۵، سهراب سپهری.
۳. سوره یس، آیه ۶۴.
۴. سوره یوسف، آیه ۲.
۵. سوره تحریم، آیه ۵.
۶. صحیفه کامله سجادیه، ترجمه سید علی‌تقی فیض الاسلام، دعای: اذا استقال من ذنوبه او تضرع فی طلب العفو عن عیوبه.
- در تبیین این مطلب، از بعضی سلسله درسهای استاد ارجمندم، استاد طباطبایی سود برده‌ام؛ من لم یشکر المخلوق، لم یشکر الخالق.